

اخلاق تکبر اسلام (۵)



۲- بحث و توجه قوه عاقله به امور مربوط به محیط خانواده و دقت و تحقیق درباره آنها که بنام علم تدبیر منزل است.

۳- بحث و تعقل و تحقیق در مورد امور مربوط به محیط شهر یا کشور یا همه دنیا، و نظر درباره مصالح و مفاسد امور و اعمال مربوط به جامعه که آنها علم سیاست مدن یا حکمت سیاست مدن می نامند.

در علم اخلاق، حکمت تدبیر منزل و حکمت سیاست مدن مورد بحث نیست و فقط بخش اول، یعنی علم تزکیه نفس که شخص انسان مورد توجه است به علم اخلاق ارتباط دارد. بنابراین از مجموع انشعابات مربوط به قوه عاقله که گاهی آنها "قوه ناطقه" نیز می گویند، علم تزکیه نفس در علم اخلاق مورد بحث می باشد.

قوه شهویه

انسان دارای نیروی است که مبدأ جذب منافع است. این نیرو باعث می شود که انسان همواره تمام منافع خوشی ها و راحتی ها و لذتها را بسوی خود جذب نماید. انسان بعنوان جزئی از این جهان و ارتباطی که با آن دارد می خواهد بطریق گوناگون و بوسیله قوای که در او وجود دارد از همه لذتهای دنیا استفاده نماید، از دیدنیها، شنیدنیها، چشیدنیها، بوئیدنیها، ملموسات، خوردنیها، آشامیدنیها و عمل جنسی و دیگر تمتعات دنیا و در جستجوی بهترین آنهاست، و بالاخره در انسان نیروی است که می خواهد تمام چیزهایی که با وجود او تماس و ارتباط دارد بسوی خود جذب و جلب نموده و آنها لذت ببرد و این نیرو را قوه شهویه یا قوه اشتها می نامند.

امرد هم

یکی دیگر از اموری که بعنوان مقدمه باید بدان اشاره نمائیم این است که انسان دارای سه قوه می باشد که عبارت است از: ۱- قوه عاقله، ۲- قوه شهویه، ۳- قوه غضبیه، که در علم اخلاق درباره این قوا و آثار آنها بحث می شود.

قوه عاقله

توجه قوه عاقله انسان بر موجودات و تفکر و تعقل در حقایق آنهاست. عقل نظری گویند و این علم را علم نظری یا حکمت نظری می نامند. در حکمت نظری همه موجودات مورد بحث قرار می گیرند، لیکن آن قسمت از حکمت نظری که درباره خداوند متعال صحبت می کند، حکمت متعالیه و آن بخش که عالم طبیعت و تکوین را مورد بحث قرار می دهد "طبیعیات" نامیده می شود. و اگر قوه عاقله افعال صادره از انسان را مورد توجه قرار دهد و این قوه برای تشخیص و درک مصالح و مفاسد افعال بکار گرفته شود آنها "عقل عملی" یا حکمت عملی گویند. بنا بر این علم حکمت برد و قسم است: حکمت نظری و حکمت عملی حکمت عملی که بحث و تعقل در افعال را بر عهده دارد شهویه خود به سه بخش تقسیم می شود:

۱- بحث و توجه در امور مربوط به شخص انسانی بمنظور تزکیه و تصفیه نفس که این علم تزکیه نفس است.

قوه غضبیه

قوه غضبیه مبدا دفع است. برخلاف قوه شهویه که قوه جاذبه است، قوه غضبیه دفع است. وجود این قوه موجب می شود که انسان همواره آنچه را که به ضرر اوست از خود دفع نماید، و یکی از آثار این قوه سلطه جوئی و استکبار و برتری طلبی و تلاش برای غلبه بر همنوع و بر همه چیز است.

بنابر این در انسان سه قوه وجود دارد که هر یک مبدا و منشا یک امری است. انسان با داشتن این سه قوه موجودی است که هم با فرشتگان و هم با حیوانات شریک است، چرا که قوه عاقله مشترک بین انسان و فرشتگان است و فرشتگان قوه شهویه و غضبیه را ندارند و در قوه شهویه و غضبیه با حیوانات مشارکت دارد، و حیوانات دارای قوه عاقله نیستند.

گاهی در کتابهای اخلاقی از این سه قوه به شکل دیگری تعبیر شده است به این ترتیب که می گویند انسان دارای سه نفس است:



۱ - نفس ملکی ۲ - نفس بهیمی ۳ - نفس شعی که باید توجه داشت منظور از این سه نفس همان قوای عاقله و شهویه و غضبیه است. همانگونه که قبلاً اشاره شد هر یک از این قوای سه گانه منشا تولید افعال و مبدا وجود آثاری در انسان است، ولی این افعال و آثار در همه موارد خیر و یا در همه موارد شر نیستند، بلکه به حسب موارد و اقتضای آنها گاهی خیر و گاهی شرمی باشند، مثلاً برخی از آثار و اموری که از قوه عاقله نشأت گرفته مانند پیدا کردن توحید و معاد و اعتقادات دیگر و پیروی کردن از آنها خیر است و اموری مانند مکر و حیله و غلبه بر دیگران بوسیله فریب و دیگر شیقتها از آثار شر قوه عاقله بشمار می رود، و همچنین آثار و افعال نشأت گرفته از قوه شهویه و غضبیه ممکن است در بعضی موارد خیر و در بعضی دیگر شر باشد. بنابراین آثاری که از این قوای سه گانه بهروزی نمایدش قسم می شود و هر یک از آنها باوصفی است و یا خلقی که بعداً گفته خواهد شد.

در مورد آثار قوای عاقله و غضبیه و شهویه، در برخی از کتابها و گفتارها به این نحو تعبیر شده که انسان دارای چهار نوع صفات است:

۱ - صفات ملکی ۲ - صفات شیطانی ۳ - صفات بهیمی ۴ - صفات سعی، که منظور از صفات ملکی امور خیر، و صفات شیطانی آثار شر نشأت گرفته از قوه عاقله است، و صفات بهیمی و سعی نیز همان آثار تولد یافته از قوه شهویه و غضبیه است.

در هر صورت در علم اخلاق از این سه قوه و پدیده های مربوط به آنها بحث خواهیم کرد، گرچه انسان دارای قوای دیگری نیز هست که علمای اخلاق آنها را نیز در کتاب اخلاقی مورد بررسی قرار داده اند، مانند قوای غاذیه و منمیه و مولده که انسان در این سه قوه با نباتات شریک است، و به لحاظ این سه نیرو جز نباتات محسوب می شود، چرا که هم انسان و هم نباتات تغذیه می کنند، رشد و نمو می نمایند و دارای نیروی تولید هستند، همچنانکه می توان انسان را جز اجسام دانست بدانجهت که دارای جسم است.

ولیکن ما از بیان این قبیل قوا در این بحث صرف نظر می کنیم، زیرا که در علم اخلاق باید از صفاتی بحث شود که در تحت اراده انسان باشد، بطوری که اگر آن صفت خوب است و در انسان وجود ندارد بتواند تحصیل نماید، و اگر دارد به تکمیل آن بپردازد، و چنانچه از صفات و

در علم اخلاق از صفاتی بحث میشود که تحت اراده انسان است به طوری که اگر آن صفت خوب است و در انسان وجود ندارد بتواند تحصیل نماید و چنانچه از امور بد و زشت است از خود بزداید.

امور زشت و بد است از خود بزداید، و بدیهی است قوایی که خارج از اراده و اختیار انسان است در علم اخلاق مورد بحث قرار نمی گیرند.

امریازدهم

در مورد روان و نفس انسان بحثی در علم اخلاق مطرح است که: آیا اصل اولی و فطرت و طبیعت در روح و نفس انسانی گشش بسوی کمال و سعادت و اخلاق فاضله و حرکت و سیر در راه صحیح و مستقیم است و خارج شدن از این مسیر طبیعی بوسیله عاملی خارج از وجود انسان انجام می گیرد، یا آنکه طبیعت انسان و مسیر طبیعی او میل بسوی نقص و زشتی ها و ردائ است و خروج از این سیر طبیعی و حرکت بسوی کمال به عاملی دیگر نیاز دارد تا او را وادار نماید از آن مسیر طبیعی خارج و راه کمال و مستقیم را بیابد؟

بنظرمی رسد از دو قول و مسلکی که بیان شد، درستی قول دوم را

می‌توانیم از آیات قرآن کریم استفاده‌های کنیم. توضیح بیشتر اینکه انسان فطرتاً بسوی نقص می‌رود و به زشتی‌ها گرایش دارد، گویا انسان بر سر دوراهی‌ها چه از نظر فکری، و چه از جهت اخلاقی و باطنی اگر آزاد و مختار باشد طرف زشتی و ردیلت و نقص را انتخاب می‌کند و بسوی کمال و فضیلت نمی‌رود، مگر آنکه نیروی او را به این طریق سوق دهد. و شاهد بر این مطلب آیاتی است که ذیلاً به آنها اشاره می‌کنیم:

۱- "وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكْفُورٌ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ..."

سوگند به عصر که همانا - طبیعت - انسان در خسران و زیان است، مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای نایسته انجام دهند.

حکم عام - در خسران بودن - روی مستثنی منه، یعنی انسان آمده است و منظور از انسان در این آیه و در آیاتی که بعداً ذکر خواهد شد طبیعت انسان است و حکم روی آن طبیعت قرار گرفته است نه افراد. بنابراین معنی این می‌شود که فطرت و طبیعت انسان بگونه‌ای است که همواره - در اندیشه، باور، عقیده، صفات و اعمال - راه

علم اخلاق بر این پایه است که ۱۰۰ آراستگی فضائل و فوائد آنها را مجسم می‌کند و مفاسد ردائل را روشن می‌نماید تا انسان به سوی خسران که مقتضای طبیعی اوست نرود

خسران و زیان را می‌پوید و طبعاً "اندیشه‌ها و باورهای باطل و صفات ردیله و اعمال زشت را انتخاب می‌کند، و فقط کسانی که به خدا ایمان آورده‌اند و بر اساس ایمان اعمال صالح را پیش گرفته‌اند مستثنی هستند، چرا که نیروی ایمان و عمل صالح انسانی را از انتخاب راه خسران جلوگیری مانع می‌شود. پس این آیه مثل اینکه روشن می‌کند که مقتضای طبیعت انسان زیانکاری و طلب زیان است.

۲- آیه ۳۴ سوره ابراهیم (ع):

"إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ"

به تحقیق - ذات و طبیعت - انسان ظلوم (بسیار ظلم‌کننده) و کفار (بسیار ناسپاس) است. "ظلم عبارت است از: "وضع الشئ فی غیر موضعه" یعنی چیزی را در غیر جای خود قرار دادن، و این انسان است که در اندیشه و صفات و عمل، اندیشه، انحرافی و صفات ردیله و اعمال زشت را انتخاب می‌کند و این خود، ظلم است و انسان ذاتاً ظلوم (بسیار ظلم‌کننده) است.

۳- آیه ۱۹ سوره معارج:

"إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا"

- ذات - انسان بسیار حریص افریده شده است. انسان ذاتاً نسبت به مال، جاه، شهوات و هواهای نفسانی حریص است.

۴- آیه ۵ سوره قیامت:

"بَلْ يَرِيذُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ"

طبیعت انسان این است که پیوسته در مسیر زندگی خویش و در هر گامی که جلومی‌گذارد اراده می‌کند که به راه فجور، یعنی خروج از حد شرع و دایره عقل و راه مستقیم الهی گام نهد و براه انحراف و هوی و هوس رود، و این آیه برای اثبات مدعای ما از آیات قبیل واضح تر است.

۵- آیه ۶ سوره علق:

"كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَفٍرٌ أَن رَّآهُ اسْتَكْبَرُ"

انسان آن نگاه که خود را بی‌نیاز دید، همانا طغیانگر و سرکش می‌شود. اگر زنجیر فقر و نیازها انسان را کنترل نکند، سرکش و طاغی می‌شود و از فرمان عقل و شرع سر می‌بمجد، و این اقتضای طبیعت انسان است.

بنابراین می‌توان گفت از آیات استفاده می‌شود که انسان در ذاتش



نهفته است که همواره راه خسران و زیان را انتخاب می‌کند، و در بحثی که در علم روانشناسی نیز مطرح است که آیا انسان بالفطره و متحوکلی به سردوراهی‌ها از راه صلاح و عقل و شرع، یا راه هوسها و هواها کدامیک را انتخاب می‌کند؟ ممکن است ما با استفاده از آیات و بیفتوان یک قانون کلی فرض دوم را قائل شویم. علم اخلاق که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

"إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَرَمَ الْأَخْلَاقِ"

بر این پایه است که انسان را متنبه کند و او را آگاهی دهد و فضائل و ردائل را برایش بیان نماید و آراستگی فضائل و آثار و فوائد آنها را مجسم کند و مفاسد ردائل را روشن نماید تا بسوی خسران و زیان که مقتضای طبیعی انسان است نرود، و انسان بتواند خود را تحت نظارت و مراقبت و کنترل عقل و شرع در راه رشد و کمال قرار دهد. بنابراین معلوم شد که انسان بطور طبیعی راه خسران را انتخاب می‌کند، مگر آنکه معتمد به عصمت الهی شود.

ادامه دارد